

قدرت و سلطنت معنوی اولیاء در نگاه شیخ احمد جام
(ملاحظه سبک‌شناسانه در انس‌التائبین و مقایسه آن با مقامات
ژنده پیل)

غلامرضا مستعلی پارسا*

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی^(ه)، تهران

حامد شمس**

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی^(ه)، تهران

(تاریخ دریافت؛ ۱۳۹۳/۰۱/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۱۷)

چکیده

از دیرباز ارتباط بین نگرش هنرمند با زبان او، اعم از زبان ادبی و غیرادبی، مورد توجه سبک‌شناسان بوده است. برخی توجه به مشبّه‌به‌ها را در متن ادبی از مهم‌ترین روش‌های یافتن ارتباط بین محتوا و فرم دانسته‌اند و از آن روی که وجه‌شبه از مشبّه‌به اتخاذ می‌شود، برای بررسی نگرش هنرمند مهم قلمداد کرده‌اند. در این جستار، بر آنیم تا تأثیر مفهوم قدرت و سلطنت معنوی اولیاء را که از بنمایه‌های متن انس‌التائبین است، در تصویرهای شیخ جام بررسی کنیم. برای این منظور، با استفاده از روش خوشه‌های تصویری، تصاویر مربوط به سلطنت و دربار را در تشبیه‌های شیخ استخراج می‌کنیم و نشان خواهیم داد که این تصاویر در صفحات و باب‌های مختلف کتاب تکرار شده است. همچنین تأثیر مفهوم قدرت و سلطنت معنوی اولیاء در تصاویر حیوانات در مشبّه‌به‌های کتاب مشاهده می‌شود که موارد و تکرار آن را در صفحات و باب‌های مختلف کتاب نشان خواهیم داد. در این مورد، برای نمونه تشبیهات شیخ جام را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در بخش بعد، بیان آشکار این مضمون را در سخنان شیخ در انس‌التائبین بررسی خواهیم کرد و از این طریق، ارتباط میان فرم و محتوا کاملاً مشخص می‌شود. پس از انجام همه این مراحل به مقایسه آن با نمونه‌هایی از مقامات ژنده پیل که در قالب حکایات و کرامات شیخ و در شکل دیگر، به همین مضمون اختصاص دارد، خواهیم پرداخت و نشان می‌دهیم که افسانه‌های سدیدالدین غزنوی در این باب، ریشه در حقیقتی از اندیشه و زندگی شیخ جام دارد.

واژگان کلیدی: سبک‌شناسی، مشبّه‌به، انس‌التائبین، مقامات ژنده پیل، سلطنت معنوی، قدرت معنوی، شیخ جام.

* E-mail: mastali.parsa@gmail.com

** E-mail: Pazira1367@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

سبک شیوه خاص گزینش فرد از زبان بر اساس نگرش خاص اوست که باعث می‌شود در بسامد آن از حد هنجار و زبان نرم عدول کند. از دیرباز ارتباط بین نگرش هنرمند با زبان او، (اعم از زبان ادبی و غیرادبی) مورد توجه سبک‌شناسان بوده است، چنان‌که استاد بهار در کتاب *سبک‌شناسی خود می‌نویسد*: «سبک به معنی عام خود عبارت است از تحقق ادبی یک نوع ادراک در جهان (Conception) که خصایص اصلی محصول خویش (اثر منظوم یا منثور) را مشخص می‌کند» (بهار، ۱۳۶۹: د). همچنین در جای دیگر می‌گوید: «همین یگانگی فکر و شکل یا معنی و صورت است که بنیاد سبک را تشکیل می‌دهد» (همان: و). محمود فتوحی نیز در بخش هفتم از کتاب *سبک‌شناسی خود* که به توضیح روش سبک‌شناسی لایه‌ای پرداخته است، روش خود را روش مطلوب برای یافتن و تفسیر پیوند مشخصه‌های صوری متن با محتوای آن دانسته است (ر.ک؛ فتوحی، ۱۳۹۱). همچنین دکتر شمیسا و هم دکتر فتوحی از مهم‌ترین روش‌های یافتن ارتباط بین محتوا و فرم را توجه به مشبّه‌ها در متن ادبی دانسته‌اند، چنان‌که مؤلف *کلیات سبک‌شناسی خود می‌نویسد*: «ملاحظات سبک‌شناسانه... مستلزم توجه دقیق به تشبیهات و استعاره‌ها است؛ زیرا شیوه نگرش هنرمند را از همه آسان‌تر می‌توان در مشبّه‌های او جست» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۳). یعنی همان تصویرهای خیالی او.

دکتر فتوحی نیز در کتاب *سبک‌شناسی خود* بر نقش تصویرهای مکرر تأکید می‌کند. این تصویرهای مکرر کلید راهیابی به بنمایه‌ها یا موتیف‌های متن است. «بنمایه» یا «موتیف»، عبارت است از هر عنصر «تکرارشونده» در اثر ادبی که حساسیت‌آفرین باشد. این عنصر تکراری معمولاً به دو مفهوم اطلاق می‌شود: یکی به ایده مسلط و موضوع مرکزی اثر ادبی؛ مانند مرگ، عشق، خیزش، ویرانی و سفر. دیگری به عنصر یا ترکیبی از عناصر زبانی که در یک متن تکرار می‌شود و برجستگی و تمایز می‌یابد یا بر متن مسلط می‌شود؛ مانند «دریا» در آثار مولوی، «دژه و آفتاب» در آثار عطار، «شکست رنگ» در دیوان بیدل و «حباب» در شعر صائب. تصویرهای مکرر در گفتمان شعری (یا ادبی) نقش بنمایه را بازی می‌کنند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۳۶). وی در ادامه اشاره دارد بر اینکه این موتیف‌ها عنصر قابل اطمینانی برای بررسی پیوندهای فرم و محتوا هستند.

در این مقاله، ما بر مبنای متن *انس‌التائبین* تأثیر مفهوم سلطنت و قدرت معنوی اولیاء را در مشبّه‌ها و تصویرهای مکرر آن بررسی خواهیم کرد. برای بررسی تصویرهای مکرر مربوط به سلطنت، از روش خوشه‌های تصویری دکتر فتوحی بهره می‌گیریم. در این روش، تصاویر مربوط به هم در یک خوشه تصویری طبقه‌بندی می‌شود. این تصاویر همه از یک قلمرو مفهومی هستند. سپس بیان آشکار این مضمون را در سخنان خود شیخ جام هم که به صراحت مطرح شده، نشان می‌دهیم و پس از آن با مقایسه آن با نمونه‌هایی از *مقامات ژنده پیل* نشان می‌دهیم که افسانه‌های مرتبط با این موضوع در *مقامات ژنده پیل* ریشه در واقعیتی در اندیشه شیخ جام دارد.

انس‌التائبین، از مهم‌ترین آثار شیخ احمد جام

برای ورود به بحث ابتدا به معرفی *انس‌التائبین* و ویژگی‌های آن با توجه به موضوع مورد نظرمان می‌پردازیم. عنوان درست و کامل این کتاب *انس‌التائبین و صراط الله المبین* است. دکتر فاضل، مصحح کتاب، درباره تاریخ تألیف آن می‌نویسد: «با وجود همه تفحص‌هایی که به کار رفت، تاریخ قطعی نوشتن این کتاب معلوم نگشت، اما چون نام *انس‌التائبین* در این کتاب‌ها از آثار شیخ جام ذکر شده است؛ یعنی در *سراج‌السائرین* (۵۱۳ ق.)، *مفتاح‌النجاه* (۵۲۲ ق.) و *بحارالحقیقه* (۵۲۷ ق.). بدین ترتیب، کتاب حاضر باید در سال‌های آخر قرن پنجم و یا در سال‌های نخستین از قرن ششم تصنیف شده باشد» (جام نامقی، ۱۳۹۰: سی‌وشش و سی‌وهفت). ذکر نام کتاب در آثار دیگر شیخ جام نشان می‌دهد که این کتاب به طور قطع از اوست و در صحت انتساب آن جای شکی باقی نمی‌گذارد. این کتاب در چهل و پنج باب تنظیم شده است که به مشکلات و پرسش‌های مریدان می‌پردازد. در هر بخش در عنوان، پرسش و اشکال مریدان مطرح می‌شود. سپس شیخ به تعریف و توضیح اصل مطلب مورد سؤال می‌پردازد و اغلب آیه یا حدیثی در تأیید صحبت خود می‌آورد و پس از آن در بعضی موارد به طبقه‌بندی و ذکر انواع، درباره موضوع مورد سؤال می‌پردازد.

درباره این کتاب، توجه به چند نکته بسیار مهم است. اول اینکه این کتاب در ۴۵ باب مجزاً با پرسش‌های مجزاً، موضوعات مجزاً و متنوع درباره هر آنچه که می‌تواند در امور سلوک مریدان جای سؤال باشد، پرداخته شده است. این مسئله باعث شده است که تکرار یک ویژگی سبکی در چند باب مختلف با توجه به مجزاً بودن باب‌ها و موضوعات، اهمیت سبکی خاصی بیابد. نکته

دوم در مورد پرسش‌هایی است که در چندین موضع در گرماگرم مباحث مطرح می‌شود و شیخ به آن پاسخ می‌دهد. دکتر علی فاضل در مقدمه *انس‌التائبین* (ر.ک؛ همان: سی و نه) این پرسش‌ها را پرسش‌های ارتجالی مریدان و حاضران در مجلس می‌داند که شیخ با مهارت تمام بی‌آنکه رشته مطلب را از کف بنهد، پاسخی متناسب و سازوار با هر یک ادا می‌کند. چنانچه مطالب کتاب در حضور مریدان و به صورت شفاهی بیان شده باشد، می‌تواند مؤید این نکته باشد که شیخ هرکدام از این باب‌ها را در مجلسی جداگانه پرداخته است و این مسئله خود اهمیت سبکی تکرار مختصات آن را در باب‌های مختلف بیشتر می‌کند (برای مشاهده نمونه این سؤال و جواب‌ها، ر.ک؛ همان: ۱۷۷، ۲۱۸ و ۲۳۱). بنابراین، اگر ویژگی‌های بلاغی یا دیگر ویژگی‌های کتاب در باب‌های مختلف تکرار شده باشد، اهمیت سبکی آن بیشتر می‌شود. اکنون با توجه به نکاتی که در مقدمه مقاله درباره اهمیت مشبّه‌ها ذکر شد، برای توجه به شیوه نگرش نویسنده در موضوع مورد بحث، به بررسی مشبّه‌ها می‌پردازیم.

قدرت و سلطنت معنوی با توجه به تصاویر شیخ در مشبّه‌ها

مشبّه‌ها در سبک‌شناسی اهمیت بسیار دارد و وجه شبه از مشبّه‌ها اخذ می‌شود. دکتر فتوحی در کتاب *بلاغت تصویر* می‌نویسد: «گاه در یک متن بزرگ مثل *کلیات شمس* یا *دیوان حافظ* می‌بینیم که یک تصویر یا واژه (یا به نظر نگارنده: چند تصویر) (دریا، می، خرابات، رند) به حدی تکرار می‌شود که احساس خاصی در ما برمی‌انگیزد» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۱۹۹). وی این گونه تصویرها را کلیدواژه‌های ذهن شاعران و نویسندگان ادبی و نماینده یک بنمایه ذهنی و روانی بزرگ می‌داند که عامل نظام‌دهنده در پیوند با دیگر تصویرهاست. ایشان این تصاویر مرکزی را با مجموعه‌ای از تصاویر مربوط با آن که در متن پراکنده است، «خوشه تصویر» می‌نامند و تحلیل ارتباط تصاویر هر خوشه با تصویر مرکزی را راه ورود به اندیشه‌های بنیادین آفریننده ادبی می‌داند (همان: ۲۰۰). اما هدف ما در اینجا بررسی آنها به عنوان تصویرهای مکرر است که نشان‌دهنده ویژگی سبکی خاصی است. در حقیقت، ما می‌خواهیم ببینیم که نویسنده تشبیه‌ها و استعاره‌های خود را از چه قلمروی اخذ می‌کند؛ زیرا این مسئله نشان‌دهنده توجه خاص او به آن قلمرو و نقش آن در نگرش اوست و این تصاویر که به صورت خوشه‌های مرتبط در متن تکرار شده است، می‌تواند ما را به شیوه نگرش نویسنده هدایت کند.

پیشتر گفتیم که دکتر فتوحی معتقد است تکرار یک تصویر یا واژه به شکلی معنادار، به نوعی کلیدواژه ذهن شاعر و نویسنده و نماینده یک بنمایه ذهنی و روانی است. در انس‌التائبین خوشه تصاویر مربوط به پادشاهی و دربار به صورت گسترده و معناداری در مواضع مختلف متن تکرار می‌شود. در اینجا برای نمونه، ابتدا به تصاویر شیخ در تشبیه‌های او توجه کردیم و موارد زیر از آن استخراج شد.

تصاویر مربوط به سلطنت و دربار

- ۱- مشبّه‌به: سلطان.
مشبّه‌ها: «عشق» (جام نامقی، ۱۳۹۰: ۲۱۷) // «وقت» (همان: ۲۲۷) // «محققان» (همان: ۳۲۳).
 - ۲- مشبّه‌به: رعیت.
مشبّه: «دیگر مردمان (جز محققان که سلطان‌اند)» (همان: ۳۲۳).
 - ۳- مشبّه‌به: خلعت.
مشبّه: «رضا» (همان: ۵۴).
 - ۴- مشبّه‌به: خزینه
مشبّه: «جود و فضل» (همان: ۱۵۹).
 - ۵- مشبّه‌به: امیر.
مشبّه: «عقل» (همان: ۶۱).
 - ۶- مشبّه‌به: سراپرده.
مشبّه‌ها: «سر عارفان» (همان: ۵۸) // «رضا» (همان: ۳۲۲).
 - ۷- مشبّه‌به: تاج.
مشبّه: «محبت» (بر سر عقل) (همان: ۶۱ و ۱۴۷).
 - ۸- مشبّه‌به: چهاربالش.
مشبّه: «توکل و تفویض» (همان: ۱۴۷).
- تشبیه‌هایی که تصویرهای فوق از آن استخراج شده؛ به ترتیب صفحات کتاب:
- * «معروف آن را به لطف عزیز خود عزیز گرداند و خلعت رضا پوشاند» (همان: ۵۴).
- * «سر ایشان سراپرده راز ملک او» (همان: ۵۸).

- * «امیر عقل را بر تخت امارت بنشان و تاج محبت بر سر وی نه» (همان: ۶۱).
- * «سلطان معرفت بیاید و بر چهار بالش توکل و تفویض بنشیند... و تاج محبت بر سر نهد» (همان: ۱۴۷).
- * «لباس ایشان از خزینه جود و فضل اوست» (همان: ۱۵۹).
- * «اما بدان که عشق سلطان سرکش است و بی‌رحم و ناباک» (همان: ۲۱۷).
- * «وقت سلطان قاهر است و سلطان نه به مراد کسی رود» (همان: ۲۲۷).
- * «و عطر نیاز بر آتش شوق افکنیم و در سراپرده رضا رویم» (همان: ۳۲۲).
- * «محققان سلطانان دین‌آند و دیگر مردمان چون رعیت‌آند» (همان: ۳۲۳).

این تصاویر به ترتیب از صفحات ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۱۴۷، ۱۵۹، ۲۱۷، ۲۲۷، ۳۲۲، ۳۲۳ از متن *انس‌التائبین* است که در ۷ باب مجزاً در این کتاب آمده است. تکرار و تعدد این تصاویر، نشان‌دهنده توجه شیخ به امور مربوط به سلطنت و پادشاهی و نیز نوعی توجه به سلطنت و قدرت معنوی و دینی است. در یک پژوهش آماری، با بررسی تشبیه‌ها و استعاره‌های متن *انس‌التائبین* با احتساب تشبیه‌تمثیل‌ها، مشخص شد که از مجموع ۴۵ باب کتاب، در ۲۹ باب آن از خوشه‌های تصویری مربوط به سلطنت و دربار استفاده شده است. تعداد باب‌های فاقد این تصاویر در تشبیه‌ها و استعاره‌هایشان، ۱۶ باب است. در زیر شماره باب‌ها و صفحه‌هایی که تشبیه‌ها در آن‌ها به کار رفته، ذکر می‌شود تا خوانندگان خود بتوانند با مراجعه به صفحات مورد نظر، نمونه‌ها را مشاهده کنند.

باب ۱: صفحات ۲۰، ۲۱ و ۲۲ - باب ۲: صفحه ۲۵ - باب ۵: صفحه ۳۸ - باب ۶: صفحات ۴۵ و ۴۸ - باب ۷: صفحه ۵۴ - باب ۸: صفحات ۵۷ و ۵۸ - باب ۱۱: صفحه ۷۸ - باب ۱۳: صفحه ۸۸ - باب ۱۴: صفحه ۹۱ - باب ۱۶: صفحه ۱۰۳ - باب ۱۸: صفحه ۱۱۸ - باب ۱۹: صفحات ۱۲۴ و ۱۲۶ - باب ۲۱: صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰ - باب ۲۲: صفحه ۱۴۷ - باب ۲۳: صفحات ۱۵۲ و ۱۵۴ - باب ۲۴: صفحه ۱۵۹ - باب ۲۷: صفحات ۱۷۷ و ۱۷۹ - باب ۲۸: صفحات ۱۸۱ و ۱۸۴ - باب ۳۰: صفحات ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹ و ۲۰۰ - باب ۳۲: صفحه ۲۰۷ - باب ۳۳: صفحه ۲۱۷ - باب ۳۴: صفحات ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱ و ۲۳۲ - باب ۳۵: صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷ - باب ۳۷: صفحات ۲۴۸ و ۲۵۰ - باب ۳۸: صفحات ۲۵۳، ۲۵۸ و ۲۶۱ - باب ۴۲: صفحات ۲۹۰ و ۲۹۲ - باب ۴۳: صفحه ۳۱۴ - باب ۴۴: صفحات ۳۲۲، ۳۲۳ و ۳۲۴ - باب ۴۵: صفحات ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۳۹ و ۳۴۰.

اکنون می‌توانیم درصد باب‌های دارای این نوع تصویرها را با کُلّ باب‌ها نشان دهیم و از این راه، درصد باب‌های فاقد این تصاویر نیز نسبت به کُلّ باب‌ها مشخص می‌شود. در شکل زیر درصد باب‌های دارای این نوع تصاویر، نسبت به کُلّ باب‌ها مشخص شده است:

کُلّ باب‌ها: ۴۵ باب

تعداد باب‌های حاوی خوشه‌های تصویری مربوط به سلطنت و دربار:

باب ۲۹



با این روش، بسامد بسیار بالای این تصاویر را در متن *انس‌التائبین* نشان دادیم. نکته مهم این است که این باب‌ها در موضوع‌های مختلف و متنوع پرداخته شده است. این تصویرها در بخش‌های بعد نیز که به اشارات صریح شیخ جام بر سلطنت و قدرت معنوی اولیاء و علماء می‌پردازیم، مشاهده می‌شود. جالب است که شیخ جام حتی به جزئیات رسوم درباری توجه نشان می‌دهد و از آنها در تشبیه‌های خود بهره می‌برد: «خانه طیب آن باشد که در سرای سلطان خانه‌ای سازند به نام سلطان، و آن خانه را چنان پاک و زوده کنند که اگر غبار خواهد که بر آن نشیند، نتواند، و تخت مَلکَتِ ایمان در آن خانه بنهند و بساط سنت و جماعت بر آن بازکشند، و نهالی توبه بر وی بگسترانند، و نطع استقامت بیفکنند، و در چهاربالش توکل باز نهند، و عطر اشتیاق بر آتش محبت افکنند، و سلطان معرفت بیاید، و در چهاربالش توکل و تفویض بنشینند، و ندیم عقل بر راست وی بنشینند، و ندیم زهد بر چپ وی بنشینند، و تاج محبت بر سر نهد، و وکیل صدق در پیش او بایستد، و زفان صدق و اخلاص به یاد کردن حق بگشاید» (همان: ۱۴۷).

کاربرد حیوانات در تشبیه‌های انس‌التائبین

در بررسی تصویرهای مورد استفاده شیخ جام، به جز فراوانی تصاویر مرتبط با سلطنت و دربار که نوعی قدرت، هیبت و سلطنت معنوی را تداعی می‌کند، نوع تصاویر به کار رفته در حیواناتی که مشبّه‌به واقع شده‌اند نیز به نوعی با مفهوم قدرت و غلبه مرتبط است و از این نظر، با تصاویر درباری ارتباط دارد. حیوانات خاصی در متن انس‌التائبین، مشبّه‌به واقع شده‌اند، به گونه‌ای که از حیوانات به کار رفته در تشبیه‌های شیخ، موارد زیر استخراج شد:

- ۱- مشبّه‌به: طبع باز.
مشبّه: «طبع پیر راستین» (همان: ۷۴ و ۸۵).
- ۲- مشبّه‌به: طبع کرکس.
مشبّه: «طبع پیر ناراستین که به دنیا توجه دارد» (همان: ۷۴).
- ۳- مشبّه‌به: همت پلنگ.
مشبّه: «همت پیر راستین» (همان: ۸۵).
- ۴- مشبّه‌به: دل شیر.
مشبّه: «دل پیر راستین» (همان: ۸۵).
- ۵- مشبّه‌به: اژدهای دمان.
مشبّه: «دنیای حلال به نزدیک زاهدان» (همان: ۱۴۳).
- ۶- مشبّه‌به: اسب (در راه سلوک عرفانی).
مشبّه: «ادب و حرمت» (همان: ۳۳۴).
- ۷- مشبّه‌به: باز.
مشبّه: «نیاز محبت» (همان: ۵۸).
- ۸- مشبّه‌به: مرغ (پرنده).
مشبّه‌ها: «احسان» (همان: ۲۶۴) // «فضل و عنایت خداوند» (همان: ۴۰).
- ۹- مشبّه‌به: همای.
مشبّه: «عنایت» (همان: ۲۳۷).
- ۱۰- مشبّه‌به: نهنگان دریا.
مشبّه: «نعره‌های مستانه اولیاء عاشق» (همان: ۲۱۹).

تشبیه‌هایی که تصویرهای فوق از آن استخراج شده، به ترتیب صفحات کتاب عبارتند از:

* «اما می‌دان که فضل و عنایت او مرغی است که بر هر درختی ننشیند، و در هر آشیانه‌ای نپرد، و هر صیّادی او را نتواند گرفت، و هر فهمی او را درنیابد...» (همان: ۴۰).

* «دیدۀ فنا را بند بقا برنهاده باشد، و باز نیاز محبت از سوی علی پرانیده باشد» (همان: ۵۸).

* «پیر چنان باید که بازطبع باشد، نه کرکس طبع. هر پیری که کرکس طبع باشد، گرد وی نباید گردید که راه دین بر تو تباه کند» (همان: ۷۴).

* «او را آنجا پیری ناصح باید که راه‌دان و راهبر باشد و بازطبع و پلنگ‌همّت و شیردل و راست‌دیده تا طالب را مقصود حاصل شود» (همان: ۸۵).

* «سیدگر قوم چنان باشند که دنیای حلال به نزدیک ایشان چون ازدهای دمان باشد. هر که را ببند، به دم خود کشد و این مقام اعلی باشد» (همان: ۱۴۳).

* «اما هم‌چنان که بیگانگان از همه حق‌ها کور و کر و گنگ باشند، عاشقان هم‌چنان از همه (؟) مخلوقات، کور و کر و گنگ باشند. ایشان را با هیچ چیز کار نیست... نعره‌های مستان برکشند که هر که نعره ایشان بشنود، از هیبت ایشان از جای خود بشود! هم‌چنان که نهنگان دریا از دریای عشق برآیند و جهانی فروبرند و عالمی را هلاک کنند» (همان: ۲۱۹).

* «ناله از سر درد خویش برکشد و آن آه ندامت و آن برق سیاست در دل وی اوفتد و آن همای عنایت‌سبقت درآید و پر فضل فراکند، و ابر غفلت از دیدۀ وی باز کند» (همان: ۲۳۷).

* «هم‌چنان که بیگانه تا زبان به نیکوگفت برنگشاید، خزینۀ کفر و ضلالت بر باد نهد، مرد آشنا نیز تا زبان به بدگفت برنگشاید، خزینۀ ایمان بر باد نهد. اگر می‌خواهی که مرغ احسان تو نپرد، در قفس باز منه!» (همان: ۲۶۴).

* «این راه آن است که کسی را اگر اسپ ادب و حرمت به سر درآید - به خطا نه به عمدا - او را چندان در خاک گردانند که خواهدی که او هرگز از مادر نزادی!» (همان: ۳۳۴).

در نمونه‌های فوق، «اسپ» با مفهوم سفر و سلوک مربوط است و مرغ، مطلق پرنده است که می‌تواند «همای» باشد یا نه. اما تصاویر دیگر از منظر بحث ما بسیار جالب توجه است. باز، پلنگ و شیر برای بیان اوصاف مشایخ و پیران راستین طریقت به کار می‌رود که همه حیوانات شکاری هستند و نشان‌دهنده قدرت و تسلط مشایخ است.

در باب همای، در افسانه‌ها آمده است که اگر بر شانه کسی بنشیند، پادشاه می‌شود (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۲۱۹-۱۲۱۸). از این رو، عنایت الهی به آن تشبیه شده است و این ارتباطی هم با خوشه تصاویر مربوط به سلطنت دارد. همچنین تصویر هولناک نهنگان فروبرنده دریا، نوعی عظمت و قدرت به عاشقان و اولیاء خداوند می‌دهد.

اگر تصاویر مرغ، اسپ و کرکس را که به موضوع کار ما مربوط نیست، در نظر نگیریم و تصویر ازدهای دمان را به دلیل آنکه در اینجا بار منفی دارد و در وصف دنیاست، محسوب نکنیم (هرچند کاربرد آگاهانه مد نظر نیست)، نیمی از تصاویر فوق که به ترتیب از صفحات ۵۸، ۷۴، ۸۵، ۲۱۹، ۲۳۷ از متن *انس‌التائبین* است و در ۵ باب مجزا در این کتاب آمده، به نوعی با مفهوم قدرت و هیبت و چیرگی، مربوط است. پس ملاحظه کردیم که خوشه تصاویری مربوط به سلطنت، دربار و حیواناتی که مشبّه به تشبیهات شیخ واقع شده‌اند، همگی با مفهوم قدرت و هیبت و سلطنت در ارتباط است که در مواضع مختلف *انس‌التائبین* تکرار شده است. اینک به اشارات صریح شیخ بر سلطنت، هیبت و قدرت معنوی اولیاء و علماء در کتاب *انس‌التائبین* می‌پردازیم.

اشارات صریح شیخ بر قدرت، هیبت و سلطنت معنوی اولیاء و علماء

در مباحث سبک‌شناسی یکی از مسائلی که معمولاً سبک‌شناسان به آن توجه می‌کنند، بررسی ارتباط با جریان قدرت حاکم و تأثیر آن در زبان و بیان نویسندگان است. به‌ویژه در روش سبک‌شناسی انتقادی که به این مسئله توجه ویژه دارد. صوفیه و زاهدان در برابر جریان قدرت حاکم، دو شیوه بیان خاص دارند. یکی در زمانی که مخاطبان آنها را حکام و سلاطین یا اهل دربار تشکیل می‌دهند، فراوانی واژه‌های دینی و زاهدانه در این متون به نوعی اتکاء بر قدرت معنوی و دینی در برابر قدرت سیاسی مخاطب است. این مسئله را خانم دکتر دُرپر در کتاب خود، *سبک‌شناسی انتقادی* (سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی) به طور مفصل بررسی کرده‌اند و نمونه‌های آن را با تجزیه و تحلیل زبانی نشان داده‌اند (برای آگاهی بیشتر، ر.ک؛ دُرپر، ۱۳۹۲).

دیگری در زمانی که مخاطبان آنها مریدان و پیروان آنها هستند. اتکاء بر قدرت معنوی و الهی خود و اشراف و سلطنتی که بر مریدان دارند، به نوعی، حاکمیت باطنی در جنب قدرت حاکم یا حتی بالاتر از قدرت حاکم برای آنها به وجود می‌آورد. این حاکمیت که مخصوصاً در

این کتاب به شکل بارزی نمود دارد، اگر با اقبال عامه مردم و محبوبیت آنها همراه شود، گاه به حدی از تفوق و قدرت می‌انجامد که پادشاهان مقتدر را در برابر خود به هراس می‌آورد و آنان را وادار می‌کند تا در برابرشان سر فرود آورند، چنان‌که همین شیخ جام، مورد توجه سلطان سنجر سلجوقی بوده است و سنجر که از مقتدرترین حاکمان سلجوقی است، به او ارادت می‌ورزید (ر.ک؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۷: ۳۰).

پیشتر در بخش‌های قبلی به بررسی تصاویری از انس‌التائبین که مفهوم سلطنت و قدرت را نشان می‌داد، پرداختیم. در همین رابطه، در بررسی این متن در باب‌ها و مواضع مختلف، می‌بینیم که برای اولیاء و شیوخ صوفیه و علمای حقیقی، حرمت و قدرتی خاص در نظر گرفته شده است و گاه ترک حرمت آنها و بی‌توجهی به جایگاه رفیع و قدرت آنها مخاطره‌انگیز دانسته شده است و با بیان اغراق‌آمیز «در خون خویش سعی کردن» از آن بر حذر داشته شده است.

نمونه‌های آن از متن کتاب:

* «نگر از سر این کوی در علماء ننگری که آنکه دین خویش به زیان آری. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِحَوْمِ الْعُلَمَاءِ مَسْمُومَةٌ: رَسُولٌ (ص) كَفَت: گوشت علماء به زهر آلوده است!». نگر که زبان از ایشان نگاه داری که نباید که در خون خویش شوی. اگر این علماء بد نیستندی که کارهای بد می‌کنند و دیگر علماء را بدنام می‌دارند و اگر نه، هر که زفان فرا علماء کردی، هم در ساعت خدای - عزّ و جلّ - ایشان را عبرتی گردانیدی که همه جهانیان بدان عبرت گرفتندی» (جام نامقی، ۱۳۹۰: ۶۴).

خود شیخ جام نیز در زمان ارشاد، در نظر مریدان خود از زمره علماء به شمار می‌رفته است. دلیل آن سخنانی است که در آغاز کتاب انس‌التائبین آمده است: «اما بدانید دوستان ما که ما خواستیم تا مسائل شرعی که بدان حاجت است، اندر اول این کتاب بیاریم ولیکن اندیشیدیم که آن را کتاب‌های بسیار است» (همان: ۱۳).

اینکه شیخ قصد داشته است تا مسائل شرعی را برای مریدان بیان کند، خود نشانگر آن است که شیخ در علم دین و مباحث شرع تبخّر داشته است و اگر خود او فقیه نبوده، لاقلاً از زمره عالمان به علوم شرعی به حساب می‌آمده است. شیخ جام باب نهم از کتاب انس‌التائبین را هم به علم و عالم اختصاص داده است و در آن به فضیلت عالمان پرداخته است. بنابراین، بسیار

دور از ذهن به نظر می‌رسد شیخی که به علم توصیه می‌کند، خود بهره‌ای از علوم نبرده باشد! پس حداقل در نظر مریدان شیخ، ایشان هم از جمله عالمان‌اند و حفظ حرمت ایشان با همان تأکید و شدتی که در نمونه متن دیدیم واجب است.

نکته دیگر بیان نوعی انتقام‌کشی و مجازات سخت طاعنان و بدگویان است که در مقامات ژنده‌پیل هم مشاهده می‌شود و ما در بخش‌های بعد نمونه‌های آن را خواهیم آورد. «کسی که این حدیث بازو پیوند دارد، اگر خواهد که فارغ بنشیند، نتواند و اگر خواهد که طاعت نکند، نتواند، و اگر خواهد که مردمان او را ندانند، نتواند؛ زیرا که این حدیث سلطان قاهر است و آفتاب تابان، و رسول^(ص) می‌گوید: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ، آفتاب و سایه پنهان نباشد، سایه سلطان پیدا باشد. اما ایشان قومی‌اند که کس راه فرا کار ایشان نداند و ایشان هم راه فرا خود ندانند. آن کسانی که این حدیث در ایشان تعبیه است، بی‌مال لشکررداری کنند و بی‌لشکر سلطانی کنند، و بی‌جنگ صف‌های مبارزان بر دَرَند، و بی‌تیغ سرها از دوش بگیرند، و بی‌دست خان‌ومان‌ها غارت کنند، و بی‌پای فرسنگ‌ها ببرند، و بی‌پر آسمان‌ها در زیر پر آرند، و بی‌نفس همه نفس‌ها را بشکنند، و بی‌تعلیم همه علم‌ها قهر کنند، و بی‌آتش جهان را بسوزند که دود بر نیاید!» (همان: ۱۵۴).

در این نمونه تعبیرهایی مثل «صف‌های مبارزان بردیدن»، «سرها از دوش برداشتن»، «خان و مان‌ها غارت کردن»، «همه نفس‌ها را شکستن»، «علم‌ها را قهر کردن» و «جهان را سوزاندن» تعبیرات مهیب و هولناکی است که قدرت و تصرف شدید بزرگان درگاه خداوند را می‌رساند که به نوعی حرمت شدیدی را نیز در برابر آنها الزام می‌کند: «ایشان گزیدگان حق‌آند، و خاصگان اویند، و حق برگزیده و نواخته خود را فراشیطان نهد، و کس را خود زهره نبود که گرد ایشان گردد. حق، سبحانه و تعالی، ایشان را به کمند عنایت گرفته است و شکار ازل‌آند. کس را زهره نبود که گرد شکار سلطان گردد. نبینی که روز شکار سلطان به شکار شود، هر چه در پیش زخم او افتد، کس را زهره نبود که گرد آن گردد، از دوستان سلطان. آنگاه دشمن را خود می‌نگر تا چه رسد! که را زهره باشد که گرد گرفته سلطان گردد؟!» (همان: ۲۰۷).

می‌بینید که «زهره نداشتن برای کاری» که حالتی رعب‌آور و مهیب به آن کار می‌دهد، چندین مرتبه و به شکل چشمگیری در مورد تعدی شیطان و مخالفان اولیاء تکرار می‌شود. «حال اولیای خدای، عزّ و جلّ، همچنین باشد، بر یک حال نباشند. وقت باشد که هر که خواهد، فرا نزدیک ایشان تواند رفت و هر چه خواهد می‌گوید. وقت باشد که هر که نزدیک

ایشان بگذرد، اگر نه به حرمت، در خون خویش سعی کرده باشد. چنان باید که فرا نزدیک اولیای خدای، عزّ و جلّ، روی، همچنان روی که فرا نزدیک رود روند: پای برهنه کنی، ترسان و هراسان باشی، تا بو که به سلامت فراگذری و هر نابالغی و نامردی بر رود گذر نتواند کرد که بیمناک باشد!» (همان: ۲۱۵).

یادآور حال ملوک است که گاهی می‌شد، با آنها با انبساط رفتار کرد و با فرد با مسامحه و بذل بی حساب روبه‌رو می‌شدند و گاهی با یک خطای کوچک شدیدترین عقوبت‌ها را متوجه فرد خاطی یا حتی بی‌گناه می‌کردند! همچنین در سطر دوم و سوم می‌گوید: «وقت باشد که هر که نزدیک ایشان بگذرد، اگر نه به حرمت، در خون خویش سعی کرده باشد!» که باز نوعی انتقام‌کشی و مجازات سخت بی‌حرمتی به اولیا را بیان می‌کند که همان طور که گفتیم در مقامات زنده پیل هم نمونه‌های آن را خواهیم دید.

* «نمی‌دانی که از که سخن می‌گویی، و تصرف در که می‌کنی! سگی که پاسوان اولیای خدای عزّ و جلّ بود، فرا بهترین همه خلق گوید که تو را زهره نباشد که در آن سگ نگری؛ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلِمْتُ مِنْهُمْ رُغْبًا﴾ (الکهف/۱۸)» (همان: ۲۴۶).

در نمونه فوق، شیخ در مبالغه‌ای عجیب، با فهم خاصی از آیه، پیامبر خدا را محکوم هیبت و حرمت سگ پاسبان اولیاء می‌داند! «محققان سلطانات دین‌اند، و دیگر مردمان چون رعیت‌اند. رعیت را بر سلطان هیچ داوری نرسد، خروج رعیت بر سلطان شوم باشد، و هلاک دین و دنیا باشد، و طاعت سلطان مبارک باشد. هر آنکه رعیت بر سلطان داوری نکند و خروج نیبند، سلطان بر رعیت رحیم باشد و ستم نکند، و بر چشم رحمت و شفقت به رعیت نگرد، و در مملکت خود داد بگستراند، کار رعیت همه بر مراد باشد، و دین و دنیای ایشان همه به صلاح باشد، و هر گه که رعیت بر سلطان خروج کند، سلطان بر رعیت خشم گیرد، خزینه در بندد، دست لشکر و دست رعیت تهی ماند، تهیدست و مفلس گردند، و هلاک از ایشان برآید، و چون سلطان در خزینه بازگشاید، و دست سخاوت و شفقت و رحمت بر سر ایشان نهد، همه توانگر و فراخ دست گردند» (همان: ۳۲۴).

در اینجا هم مشاهده می‌شود که از نظر شیخ جام، چگونه لطف و قهر این سلطانات شامل حال رعیت‌شان که مردم هستند، می‌شود. نمونه‌های فوق به ترتیب از صفحات ۶۴، ۱۵۴، ۲۰۷،

۲۱۵، ۲۴۶ و ۳۲۴ از متن *انس‌التائبین* است که در ۶ باب مجزاً در این کتاب آمده است. با ذکر این شواهد مشاهده می‌شود که نوعی ابراز قدرت و نمایش اقتدار معنوی در اندیشه و بیان شیخ وجود دارد که حتی در زبان و تصاویر تشبیهات و استعاره‌های کتاب او نمود پیدا کرده است. اینک از همین منظر به مقایسه *انس‌التائبین* با مقامات ژنده‌پیل می‌پردازیم که اثری پُر از افسانه‌های غریب و دور از ذهن به نظر می‌رسد.

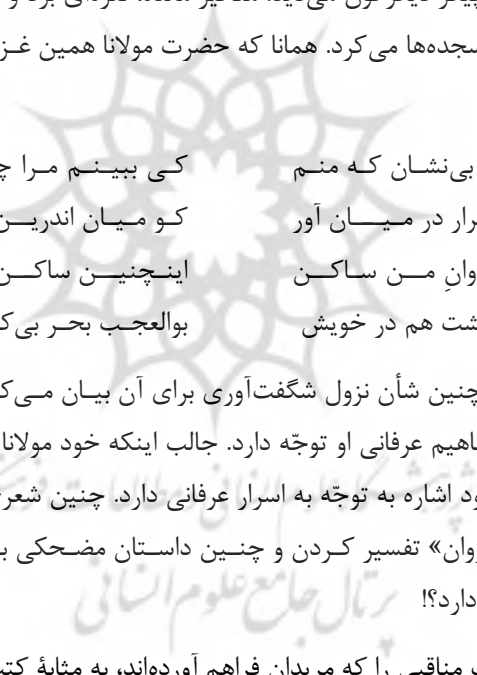
مقامات ژنده‌پیل و حکایت کرامات شیخ جام

سدیدالدین محمد بن موسی بن یعقوب غزنوی، از مریدان شیخ احمد جام، در قرن پنجم و ششم هجری، کتابی در باب مقامات وی پرداخت^۱. مطالب این کتاب که در صورت حکایت‌هایی غالباً آمیخته با کرامات بیان می‌شود، از شنیده‌ها و دیده‌ها سدیدالدین محمد غزنوی درباره احمد جام فراهم آمده است. در جای‌جای این کتاب کرامات، محیرالعقول و عجیب و غریبی از شیخ جام نقل شده است که قطعاً به همان شکل نمی‌تواند حقایق زندگی شیخ جام دانسته شود. این مسئله باعث شده است که برخی از محققان مطالب کتاب را کم‌ارزش قلمداد کنند؛ مثلاً به عقیده دکتر فاضل این کتاب، «در عرصه فرهنگ و ادبیات غنی صوفیانه، کتابی نیست که بتواند از لحاظ اهمیت و اعتبار در عداد آثار مشهوری در مقامات و مناقب مشایخ صوفیه همچون *اسرارالتوحید* و *مناقب‌العارفین* و نظایر آنها جولانگاهی بیابد و عرض وجود نماید» (فاضل، ۱۳۷۳: ۲۷۸).

درست است که *مناقب‌العارفین* و *اسرارالتوحید* بیشتر منعکس‌کننده زندگی مشایخ مورد توجه خود هستند، اما در همین کتاب‌ها هم کرامت‌های عجیب و غریب و مطالب دور از ذهن بسیار است؛ به عنوان مثال، به *مناقب‌العارفین* اشاره می‌کنم. این کتاب را شمس‌الدین احمد افلاکی، در گذشته به سال ۷۶۱ (یعنی فقط ۸۰ سال بعد از وفات مولانا) گردآوری کرده است و از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین منابع شناخت مولانا و معاصران اوست (ر.ک؛ گولپینارلی، ۱۳۷۵: ۷۹). در همین کتاب و در صفحات ۴۲۵ و ۴۲۶ از جلد اول چنین آمده است: «همچنان یاران مُکرمِ مُکرم، مقریانِ حَرَمِ حُرَم ... چنان روایت کردند که ملکه زمان بانوی جهان، خاتون سلطان گرجی خاتون رحمها الله که از جمله محبتان خالص و مریده خالص سلطان بود و دایم در آتش شوق مولانا می‌سوخت. اتفاقاً خواست که به قیصریته رود و سلطان را از او ناگزیر بود، از آنکه گزین و صاحب رأی رزین بود و تحمل بار نار فراق آن حضرت نداشت. مگر در آن عهد نقاشی

بود که در صورتگری و تصویر مصوّرات، مانی ثانی بود... و او را عین الدّوله رومی گفتندی. او را تشریف‌ها داده اشارت کرد که تا صورت مولانا را در طبقی کاغذ رسمی بزند و چنان که می‌باید در غایت خوبی بنگارذ و گذار کند، مونس اسفار او باشد. پس عین الدّوله با امینی چند به حضرت مولانا آمد، تا از این حکایت اعلام دهند. همچنان سر نهاد و از دور بایستاد، پیش از آنکس سخن گوید، فرمود که مصلحت است اگر توانی. همانا که طبقی چند کاغذ مخزنی آورده، عین الدّوله قلم بر دست گرفته توجه نمود و حضرت مولانا بر سر پا ایستاده بود. نقّاش نظری بکرد و به تصویر صورت مشغول شد و در طبقی به غایت صورتی لطیف نقش کرد. دوم بار چون نظر کرد، دید که آنچه اول دیده بود، آن نبود. در طبقی دیگر رسمی دیگر زد. چون صورت را تمام کرد، باز شکلی دیگر نمود. علیها در بیست طبق گوناگون صورت‌ها نبشت و چندانک نظر را مکرّر می‌کرد، نقش پیکر دیگرگون می‌دید. متحیر مانده، نعره‌ای بزد و بیهوش گشته، قلم‌ها را بشکست و عاجزوار سجده‌ها می‌کرد. همانا که حضرت مولانا همین غزل را سر آغاز فرمود که، شعر:

«آه چه بی‌رنگ و بی‌نشان که منم	کی ببینم مرا چنان که منم
گفتی اسرار در میان آور	کو میان اندرین میان که منم
کی شوذ این روان من ساکن	اینچنین ساکن روان که منم
بحر من غرقه گشت هم در خویش	بوالعجب بحر بی‌کران که منم...»

شعری که افلاکی چنین شأن نزول شگفت‌آوری برای آن بیان می‌کند، از بهترین اشعار مولاناست و البته به مفاهیم عرفانی او توجه دارد. جالب اینکه خود مولانا می‌گوید «گفتی اسرار در میان آور» و این خود اشاره به توجه به اسرار عرفانی دارد. چنین شعری را به ظاهر «بی‌رنگ و بی‌نشان» و «ساکن روان» تفسیر کردن و چنین داستان مضحکی برای آن ساختن چه ارتباطی با حقیقت امر دارد؟! 

قطعاً نمی‌توان کتب مناقبی را که مریدان فراهم آورده‌اند، به مثابه کتب تاریخ گویای احوال دانست. اما با مقایسه این کتب با آثار مشایخ و پیرانی که موضوع مناقب‌نویسی صوفیان بوده‌اند، می‌توان به حقایق نهفته در پس افسانه‌های مریدان پی برد. دکتر فاضل در ردّ مطالب مقامات ژنده‌پیل اشاره می‌کند که در خلال این حکایت‌ها «صحنه‌هایی شگرف و تماشایی از زورورزی وی (شیخ جام) با گردنکشان و خداوندان حشمت و جاه و کسانی که به هر صورت منکر دعاوی غریبه وی بوده‌اند، مجسم گشته است، در حالی که شخصیت راستین و معنویت مشایخ

بزرگواری چون احمد جام به انتساب به این اعمال عجیب و محیرالعقول تعلق و نیازی ندارد» (فاضل، ۱۳۷۳: ۲۷۹). البته نمونه‌هایی که ما از *انس‌التائبین* مورد بررسی قرار دادیم، نشان می‌دهد که این مطالب ریشه در واقعیت‌هایی از اندیشه و تعالیم شیخ جام دارد. در پایان، او کلام خود را با تأیید یک شرق‌شناس سرشناس تقویت می‌کند. وی از فریتز مایر (Fritz Meier) نقل می‌کند که «کتاب *مقامات ژنده‌پیل* تألیف خواجه سدیدالدین محمد غزنوی تقریباً برای شرح احوال واقعی، و افکار شیخ بی ارزش است؛ زیرا پُر است از افسانه‌های خارق‌العاده که بیشتر برای عوام نوشته است» (فاضل، ۱۳۷۳: ۲۸۴). به نظر ما، با وجود همه این افسانه‌ها مطالب این کتاب بی ارزش نیست، بلکه باید با دقت نظر مورد بررسی قرار گیرد و با منابع دیگر، به‌ویژه آثار خود شیخ جام مقایسه شود و باید به جنبه‌ی روایی و داستانی این مقامات، توجه شود تا بررسی کتاب در فهم احوال و افکار شیخ جام یاریگر باشد.

مقامات ژنده‌پیل و جنبه‌ی داستانی آن

در کتاب *مقامات ژنده‌پیل* حکایاتی از کرامات و مناقب شیخ جام گردآوری شده است. این حکایات، صرف نظر از محتوای آن، خود یک گونه‌ی داستانی محسوب می‌شود و البته از این نظر قابل بررسی است، چنان‌که پژوهشگران متون عرفانی به کرامات منقول در تذکره‌ها و کتب مناقب صوفیه از این منظر توجه کرده‌اند. دکتر شفیع کدکنی در این باره می‌نویسد: «از آنجا که هر کرامت، در صورت مکتوب خود، یک «واقعه» یا «حادثه» است، خودبه‌خود در خانواده‌ی حکایت (Fiction) قرار می‌گیرد. این واقعه می‌تواند چندین و چند صفحه باشد و می‌تواند در یکی دو سطر خود را نشان دهد. بستگی به عوامل متعدّد دارد: قدرت مؤلف، نفس واقعه و بسیاری از ظرایف هنری بیان» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۲۲). همچنین ایشان پیشنهاد می‌کند تحقیق مستقلی در زمینه‌ی ساختارشناسی کرامات اولیاء، صورت گیرد و می‌نویسد: «جای یک تحقیق صورت‌گرایانه و ساختاری درباره‌ی «مقامات»‌های بازمانده از مشایخ تصوف هنوز خالی است و کسی بدین کار نپرداخته است» (همان: ۳۴۳).

خود «حکایت» در آثار محققان به عنوان یک قالب داستانی تعریف شده است. دکتر فولادی در کتاب *زیان عرفان* خود در تعریف حکایت آن را یک نوع داستانی کوتاه می‌داند و می‌نویسد: «حکایت یک نوع داستانی کوتاه است با طرحی ساده که یک عمل اصلی بیشتر ندارد و اعمال دیگر آن فرعی‌اند و حول محور همان عمل اصلی می‌چرخند» (فولادی، ۱۳۸۹: ۴۰۵).

وی در بررسی درونمایه حکایات عرفانی از حکایات ریاضت و کرامات هم نام می‌برد و از کرامات مکتوب مثال می‌آورد (ر.ک؛ همان: ۴۱۶).

در همین رابطه، دکتر قدسیه رضوانیان در کتاب *ساختار داستانی حکایت‌های عرفانی* به بررسی و تحلیل ساختار حکایت‌های عرفانی از جمله در *تذکرة الأولیاء* و *اسرار التوحید* می‌پردازد و در نهایت، از طریق نمودارها و بررسی‌های آماری، اجزای ساختاری این حکایت‌ها را نشان می‌دهد. ایشان در این کتاب می‌نویسد: «بنیان سازنده حکایت‌های عرفانی و یا به تعبیر ولادیمیر پراپ، نقش ویژه حکایت‌های عرفانی، عبارت است از کرامت و اندرز عملی مرید» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹).

با این توضیح، برای خواننده این سطور روشن است که حکایت‌های مندرج در *مقامات ژنده‌پیل* خود، گونه‌ای داستان به شمار می‌رود و از این منظر، قابلیت تحلیل و بررسی به لحاظ فرم و ساختار را دارد. البته تحلیل ساختاری این حکایت‌ها موضوع کار ما نیست و هدف ما از طرح این مباحث، بیان نکته‌ای دیگر است. در حقیقت، همان‌گونه که کاربرد تصاویر تشبیهی و استعاری، گونه‌ای کاربرد هنری در بیان محتوا و مضامین مورد نظر پدید آورنده آن است، کاربرد حکایات و نقل داستان کرامات مشایخ در کتب مناقب و مقامات هم، حتی اگر با داعیه حقیقت‌گویی مؤلف همراه باشد، باز در حقیقت نوعی داستان و حکایت است که از نظر ساختار و فرم هنری قابل بررسی است. بنابراین، درونمایه و محتوای خاصی می‌تواند در متنی به شکل تشبیهات و استعاره‌های خاصی خود را نشان دهد و در متنی دیگر در قالب حکایات و صورت‌های داستانی. این نکته‌ای است که ما در مقایسه متن *انس‌التائبین* با *مقامات ژنده‌پیل* به آن توجه داریم.

نمایش اقتدار و غلبه شیخ جام در *مقامات ژنده‌پیل*

در هنگام مطالعه *مقامات ژنده‌پیل* در موارد متعددی به حکایاتی برمی‌خوریم که محتوای آن اعمال قدرت و ابراز سلطنت و غلبه معنوی شیخ جام است. ما نمونه‌هایی از مواضع مختلف کتاب استخراج کردیم که در این زمینه شواهد کافی به دست می‌دهد.^۲ در نمونه‌هایی که ما از متن *مقامات ژنده‌پیل* استخراج کردیم، دو شیوه اعمال قدرت و ابراز سلطنت و غلبه معنوی شیخ مشاهده می‌شود. یکی عزل رجال سیاسی از طریق اعمال قدرت معنوی و دیگری مجازات شدید منکران و بدگویان او از طریق تصرف معنوی که این یکی مخصوصاً مورد نظر شیخ در

انس‌التائبین است. به شواهد زیر توجه کنید (در این نمونه‌ها تعبیرهایی که با خطّ درشت نوشته شده، با تعبیر و تأکید شیخ جام در انس‌التائبین شباهت دارد): «دیگر وقتی از امغان جماعتی پیامدند به یاری شیخ‌الإسلام. سپهسالار عمر و قومی از خواجگان به یزد بر در مسجد جامع بودند. یکی درآمد و گفت: مردمان امغان جماعتی انبوه آمدند و سرّ بی ادبی دارند. اگر بمیان ده فروگذارند، بی حرمتی باشد ما را و هر کس درین معنی چیزی می‌گفتند. سپهسالار عمر گفت: کسی را زهره نباشد که بدین ده درآمد و اگر کسی درآمد، بناگوش او بدین دتوس خُرد کنم. شیخ‌الإسلام را از آن سخن کراهیت آمد. گفت: کسی که به یاری ما آید، هیچ کس را زهره آن نباشد که در وی نگرده، و اگر کسی دست از پای خطا کند، بیند آنچه بیند! هم در ساعت سپهسالار عمر را درد خاست و به خانه شد. درد زیادت گشت و در خانه چون مفلوجی شد. به طبیب رفتند و علاج کردند. هیچ فایده نداشت. تا کسی وی را گفت: زخم دل شیخ‌الإسلام خورده‌ای، سرّ پی باز جوی و علاج هم او کند. گفت اکنون شرم می‌دارم که با وی جفا کردم. مردمان در میان آمدند و شفاعت کردند. شیخ گفت توبه کن که بدان دست نیز پیاله نگیری تا به شوی. توبه کرد. شیخ‌الإسلام دست مبارک خود بدو فروآورد. او بهتر شد و به حال خویش بازآمد از برکتِ نَفَس و دست آن بزرگ دین» (غزنوی، ۱۳۸۸: ۱۵۴-۱۵۳).

* «دیگر وقتی در بوزجان منکران زفان‌درازی می‌کردند. آن خبر به سمع شیخ‌الإسلام رسید. بگفت: تا خدای تعالی یکی را ازیشان نکالی نکند، ایشان از آن توبه نکنند. روزی جماعتی نشستند بودند و پوستین می‌کردند شیخ‌الإسلام را. یکی بود در میان که او را حامد داسگر گفتندی. مردی زبان‌آور بود و پوستین می‌کرد. در میانه گفت: شیخ‌الإسلام گفته است که بدگویان مرا نکالی گویمی. پس نکال کو؟ در حال که این بگفت، خدای تعالی زبان او را در بست و گنگ گشت و صورت روی او بگردید و مدّتی در آن بماند. تا او را پیش شیخ‌الإسلام آوردند با زبان گنگ و روی گردیده و کژ. از آنجا که شفقت شیخ‌الإسلام بود، در روی وی نگریست، گفت: توبه کن تا به شوی. یکی دو بار شدوآمد می‌کرد. آخر به اشارت نیازی فرامود و توبه کرد و در دست و پای شیخ‌الإسلام افتاد. شیخ‌الإسلام چیزی بر وی خواند و به دهان او فرودمید. در حال زبان او گشاده شد و بهتر شد، چنان که ما همه بدیدیم و همه بوزجان و مردم ده از آن خبر دارند و همه بچشم سر بدیدند» (همان: ۱۶۱-۱۶۰).

* «دیگر روزی هم این امیر (امیر بوزجان) به زیارت شیخ‌الإسلام آمد. شیخ گفت: اگر از سرّ آن اعتقاد (انکار شیخ) بازگشته‌ای، بگویم با خداوند تعالی، اقطاع به تو بازدهد و اگر هم بر

آنی که بود، نباید که باقی نیز هم در سر آن کنی. گفت: بر آن سر پی نیستم. اما نه راست گفت که قرینان او را از سر پی می‌افکنند. تا یک چندی برآمد. شیخ‌الاسلام را از خطیب بزد کراهیت آمد. وی را از خطابت معزول کرده بودند. آن امیر والی بزد بود. خطیب را منشور نوشت به تعصب شیخ‌الاسلام. خبر بوی رسید که امیر خطیب تو را از خطابت معزول کرد. شیخ‌الاسلام گفت: سهل است. ما نیز او را معزول کردیم. قومی را از این سخن خنده آمد. دو ماه برآمد. دیه از دست وی بیرون شد و از ولایت معزول شد» (همان: ۲۴۶-۲۴۷).

* «دیگر یکی بود در بوزجان؛ حاجی ترکمان گفتندی. اول مرید شیخ‌الاسلام بود، بعد از آن منکر شد و منازعت آغاز کرد. روزی دیوار کوشک سیم... (این جمله افتاده است) گل‌گر را گفت: این دیوار نیکو نشو کن تا گچ بکنم و سفید کنم. پس شیخ تو را بیارم و از این دیوار درآوریم، تا چون او بر این دیوار نیک نماید. این سخن به گوش شیخ‌الاسلام رسید. گفت اگر او در آن کوشک بنشیند و اگر بر روی زمین بماند، گو چنین کن و بهتر از این کن. این خبر به حاجی بردند که شیخ‌الاسلام چنین گفته است. برخاست و به لشکرگاه رفت تا فرمان آرد و این کار بکند، و او در خدمت امیر جاولی سلطانی بودی و بر جمله شهر مسلط شده بود، هر چه خواستی او را مسلم بودی. برفت و هنوز باز خواهد آمد و فرمان خواهد آورد. بر صفتی شد در حال که عبرت جهانیان گشت؛ سیاه شد و از حال مردمی بگردید و هرگز فرزندان او در آن کوشک نتوانستند نشست و او خود دیگر کوشک ندید» (همان: ۲۵۱).

* «دیگر گفت: وقتی شیخ‌الاسلام خواجه اسعد را ریاست امغان داده بود. به کرات مردمان به دفع او رفته بودند. هرگز کسی او را معزول نتوانست کرد. تا روزی برادر او پیش شیخ‌الاسلام بود. وی را گفت: مردمان از برادر تو شکایت می‌کنند. او را گوش بهتر با خود باید داشت والا او را معزول کنم. او گفت: کس او را معزول نتواند کرد. شیخ‌الاسلام گفت: معزولش کردم! در حال او را معزول کردند. بعد از آن امیر قماج عزل‌نامه او بفرستاد» (همان: ۲۵۶ - ۲۵۵).

* «دیگر گفت: وقتی پیش شیخ‌الاسلام گفتم: خواجه اقبال نهما (کذا) زبان‌درازی می‌کند و می‌گوید: شیخ مذهب بگذاشته است و کیش گرفته. ساعتی سر در پیش افکند، گفت: تیری خورد تا کی افتد. ده روز برآمد، بیمار شد و بمرد» (همان: ۲۵۶).

* «دیگر آخی علی اسفر غابدی گفت: ابوالحسن حکیم بوزجانی شیخ‌الاسلام را بدگفتی. تا روزی ابوالحسن بیامد و پیش شیخ‌الاسلام بگفت که من از ابوالحسن حکیم چنین و چنین شنیدم در حق تو. شیخ‌الاسلام گفت: اگر بعد از این مرا گوید، آنکه من دانم که او مردی است و

من زن اویم. گفت: هیچ کس نیست که این پیغام بدو برساند؟ علی سفر غابدی گفت: من برفتم و پیغام برسانیدم. او گفت: آری می بود از هر گونه. علی سفر غابدی او را گفت: برو و عذر خواه تا برهی. او بخندید و برفت. بعد از سه روز چنان شد که منکران را عبرت شد» (همان: ۲۵۹-۲۵۹).

* «دیگر خواجه عمر علیک مردی است معتمد. روایت کرد که روزی شیخ الإسلام در شهر سرخس به مجلس خواجه امام محمد منصور رفت در مدرسه نو، و آن بنا تمام شده بود. مردمان خستی بنهادند تا شیخ الإسلام بر آنجا نشست، و خواجه امام را علتی بود که یک نیمه راست او مفلوج شده و کسی بایستی که او را بر کرسی نشاندی. چون شیخ الإسلام بنشست و مردمان بیارامیدند، او سخن آغاز کرد و گفت: مردانی آند در این مجلس ما که خداوند تعالی از برکات ایشان کارها کند. خداوندا! بخرمت این مردان که این عارضه را به شفا بدل گردانی؛ و او این می گفت و شیخ الإسلام چیزی می اندیشد و در کاری افتاده بود. همی یکباری پای راست بر آورد و بر پای چپ نهاد و مردمان نعره بر آوردند و خروشی بر آمد و بعضی مردم در شیخ الإسلام می نگریستند. چون او بدید، غیرتش آمد. گفت: ای مردمان مپندارید که فریقین مذهب دیگری حقت و هرچه هست، همه سوداست. تا دل در آن نبندید! چون او این کلمه بر زبان براند، شیخ الإسلام را از آن خشم آمد. گفت: اگر مردی اکنون پای بر زانو نه! زمانی دیگر پایش از کار بشد و مفلوج شد و هم در آن فرو شد» (همان: ۲۶۸-۲۶۹).

اینک پس از ذکر شواهد، این نکته را خاطر نشان می کنیم که چنان که مفهوم قدرت و سلطنت معنوی اولیاء و عالمان راستین (از منظر شیخ جام) در باب های مختلف انس التائبین مورد توجه شیخ قرار داشته است یا حتی در زبان و تصویرهای تشبیهی و استعاری او نمود پیدا کرده، باز در مقامات ژنده پیل سدیدالدین غزنوی، همین مفهوم، در قالب داستان ها و حکایاتی که از کرامات شیخ نقل شده، به شیوه ای دیگر و در طرح این حکایت ها و داستان ها، با شکل دیگری نمود یافته است. از این نظر، می توان ارتباط این کتاب را با میراث شیخ جام ملاحظه کرد و این موارد نشان می دهد که در دل افسانه های کتاب مقامات، حقیقتی از اندیشه و زندگی شیخ جام نهفته است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله مشاهده کردیم که مفهوم سلطنت و قدرت معنوی اولیاء که مورد تأکید شیخ و از مضامین *انس‌التائبین* است، از طریق فراوانی تصویرهای مربوط به سلطنت و دربار در مشبّه‌به‌های شیخ جام نمود پیدا کرده است، به گونه‌ای که از ۴۵ باب کتاب، ۲۹ باب آن حاوی این نوع تصویرها هستند. همچنین نمودهایی از این مفهوم را در تصاویر حیوانات در تشبیهات شیخ نشان دادیم. تصاویری مثل باز و شیر و پلنگ در مورد مشایخ، نشان‌دهنده قدرت و اشراف ایشان است و نیز تصویر همای که پرنده‌ای افسانه‌ای است و مطابق باورها، بر شانه هرکس بنشیند، شاه می‌شود، با خوشه تصاویر مربوط به سلطنت مرتبط است. همچنین تصویر نهنگان دریا که برای نعره‌های مستانه عاشقان الهی به کار رفته، نشان‌دهنده نوعی هیبت و قدرت است. در بخش بعد، با بیان نمونه‌هایی از اشاره صریح شیخ به سلطنت، قدرت و هیبت معنوی اولیاء و بررسی آن، توانستیم در این موضوع خاص، نمود محتوا در فرم را بیابیم و از یکی از بنمایه‌های فکری شیخ جام اطلاع حاصل کنیم. در نمونه‌هایی که از مقامات ژنده پیل آوردیم، مشاهده شد که همین مضمون قدرت و سلطنت معنوی اولیاء در قالب حکایاتی از کرامات شیخ و به شکل عزل رجال سیاسی به واسطه قدرت معنوی و خارق‌العاده و نیز مجازات سخت منکران، بدگویان و بداندیشان شیخ آن هم به همان طرق مذکور نشان داده شده است. پس ارتباط این مضامین با مضامین کتاب *انس‌التائبین* نشان‌دهنده آن است که در دل افسانه‌های سدیدالدین غزنوی حقیقتی از اندیشه و زندگی شیخ جام نهفته است.

پی‌نوشت‌ها

۱- البته در باب مؤلف کتاب و زمان تألیف آن، دکتر شفیعی کدکنی نظر دیگری دارد. از نظر ایشان «اصالت تاریخی شخصی به نام سدیدالدین غزنوی در آن تاریخ، مورد سؤال است و احتمال اینکه کسی از مریدان یا خاندان شیخ جام در قرن هفتم یا هشتم چنین کتابی را - با تاریخ قرن پنجم - ساخته باشد، احتمال دوری نخواهد بود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۵۱). اما صرف نظر از اینکه مؤلف کتاب چه کسی است و در چه قرنی نوشته شده، مطالب موجود در این کتاب مورد توجه ماست.

۲- اتفاقاً همین قسم حکایات و چهره‌ای که از شیخ جام ترسیم می‌کند، از بحث برانگیزترین مسائل *مقامات ژنده پیل* بوده است. ما در متن مقاله، نظر دکتر فاضل را در این باره ذکر کردیم. برای آگاهی بیشتر در این باره، به مقدمه حشمت مؤید بر *مقامات ژنده پیل* و نیز کتاب *درویش ستیهنده* اثر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که در موسسه انتشارات سخن به چاپ رسیده، ارجاع داده می‌شود.

منابع و مأخذ

- افلاکی، شمس‌الدین احمد. (۱۳۷۵). *مناقب‌العارفین*. تصحیح تحسین یازیجی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۶۹). *سبک‌شناسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- جام نامقی، احمد. (۱۳۹۰). *انس‌التائبین*. تصحیح و توضیح دکتر علی فاضل. تهران: انتشارات توس.
- دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*. (۱۳۷۷). زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ڈرپر، مریم. (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی انتقادی*. چاپ اول. تهران: نشر علم.
- رضوانیان، قدسیه. (۱۳۸۹). *ساختار داستانی حکایت‌های عرفانی*. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۲). *زبان شعر در نثر صوفیہ*. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰). *کلیات سبک‌شناسی*. چاپ ششم. تهران: انتشارات فردوس.
- _____ . (۱۳۸۷). *فرهنگ تلمیحات*. ج ۲. تهران: انتشارات میترا.
- غزنوی، سدیدالدین محمد. (۱۳۸۸). *مقامات ژنده‌پیل*. به اهتمام حشمت مؤید. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فاضل، علی. (۱۳۷۳). *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار احمد جام*. تهران: انتشارات توس.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۱). *سبک‌شناسی*. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- _____ . (۱۳۸۹). *بلاغت تصویر*. تهران: انتشارات سخن.
- فولادی، علیرضا. (۱۳۸۹). *زبان عرفان*. چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن با همکاری انتشارات فراگفت.
- گولپینارلی، عبدالباقی. (۱۳۷۵). *مولانا جلال‌الدین*. ترجمه و توضیح دکتر توفیق هد. سبحانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.